

انقلاب و بدن زن از لنز تاریخ^۱

فاطمه صادقی



^۱ متن سخنرانی ارائه شده در مؤسسه‌ی رحمان، به تاریخ ۳۰ بهمن‌ماه ۱۴۰۲

خوارداشت تن

بگذارید بحث را با یادآوری نخستین مواجهه‌ام با عکس‌های به‌جا مانده از انقلاب ایران آغاز کنم. وقتی سال‌ها پیش برای نخستین بار با عکس‌های زنان در انقلاب ایران مواجه شدم بر این بسیار شگفت‌آور بود. این احساس را داشتم که انگار این عکس‌ها دارند یک واقعه‌ی دیگر را نشان می‌دهند که با آنچه برای ما بازگو شده متفاوت است، واقعه‌ای که از آن در تواریخ رسمی نشانی نیست. نکته‌هایی که با شما در میان می‌گذارم حاصل تأملات بعدی در مورد این عکس‌ها، روایت رسمی، حافظه‌ی جمعی و تخیل درباره‌ی این واقعه است. در این عکس‌ها فقط قصه‌ی زنان و انقلاب بازگو نمی‌شد، بلکه عکس‌ها بدن زنان و اساساً بدنمندی زنان در انقلاب را پیش چشم ما می‌گذارند. گویی این بدن‌ها در عکس به‌عنوان یک رخداد هنری ثبت و ضبط شده و آن چیزی را در سکوت به ما نشان می‌دهند که چندان از آن سخن نرفته است.

عکس‌ها بدنمندی‌ای - به تعبیر مرلوپونتی - را به نمایش می‌گذارند که از روایات رسمی و حتی روایات مخالف غایب است. اساساً تاریخ زنان در ایران و تاریخ زنانه یک تاریخ بدنمند است. زیرا در آن سخن بر سر اسارت تن تاریخی است. هم در ایران و هم در دیگر نقاط دنیا. این مسأله به‌ویژه در مورد انقلاب‌ها رخ می‌نماید. زیرا انقلاب‌ها عمدتاً به‌عنوان وقایعی حول و حوش آرمان‌ها، ایده‌آل‌ها، شعارها و مفاهیم انتزاعی همچون عدالت، آزادی و جز اینها، تعریف و بازگو می‌شوند. من در ادامه به سه روایت اشاره می‌کنم تا نشان بدهم چطور بدن زنانه از انقلاب حذف می‌شود، و چطور انقلاب یک امر انتزاعی باقی می‌ماند.

یکی از این روایت‌ها طبعاً روایت رسمی است. بر اساس این داستان، انقلاب یک واقعه‌ی اسلامی بود، مردم هم اسلام را می‌خواستند و الان هم انقلاب ادامه دارد. البته منظور از اسلام هم حکومت روحانیون و حجاب و قصاص و ملزومات دیگر است. در این قصه تفسیر خاصی از اسلام وجود دارد و انقلاب مساوی با اسلام فقهی تلقی می‌شود. وقتی پای زنان در میان است گفته می‌شود زنان مسلمان آمدند و از اسلام حمایت کردند. این بدان معنا است که زنان با شرکت در انقلاب بر ضد خود اقدام کردند. البته

این تفسیر با عقیده‌ی راویان آن که زنان ناقص‌العقل‌اند کاملاً سازگار است. چون فقط سفها دست به کاری می‌زنند که بر ضد خودشان باشد.

در این روایت تن زن حضور دارد، اما به صورت منفی بر شهوت و هوس دلالت می‌کند. لذا همان روزهای اول از رهبران می‌شنویم که زنان «لخت» نباید در ملاء عام ظاهر شوند. اما وقتی به عکس‌ها نگاه می‌کنیم اثری از برهنگی یا حتی نیمه‌برهنگی نمی‌بینیم. اصولاً زنان بسیار پوشیده هستند، حتی آنها که حجاب ندارند. اما این نگاه خیره که زنان را لخت می‌بیند، در تحمیل حجاب اثر تعیین‌کننده داشت. این نگاه کماکان غالب است. در جنبش «زن، زندگی، آزادی» هم حضور سنگین این نگاه را دیدیم که از بلندگوهای مختلف تکرار می‌کرد که: «اینها می‌خوان لخت بشن!» حاصل آن تصویری به کلی مخدوش از حضور سیاسی زنان و به‌چالش کشیدن «تاریخ مذکر» و نظم نمادین مبتنی بر آن است. در پرتو همین روایت است که به نظر من تحمیل حجاب بر زنان در واقع نوعی مجازات برای مشارکت آنها در انقلاب بود. زیرا بسیاری از زنان از پیش برای همراهی سیاسی با مذهب‌یون اسلام‌گرا به حجاب روی آورده بودند و حضور زنان در انقلاب حتی رهبران انقلاب را نیز واداشت تا از مشارکت تعیین‌کننده‌ی زنان در انقلاب سخن بگویند.

می‌توان به دو نوع روایت مخالف هم اشاره کرد که، همچنان که استدلال خواهم کرد، با وجود مخالفت با روایت رسمی، در نهایت آن را می‌پذیرند. یکی از اینها متعلق به محمدجواد غلامرضا کاشی است که در کتابی به نام *بازگشت به افق انقلاب* مطرح کرده است. چندی پیش هم در جلسه‌ای همان موضع را به صورت فشرده ارائه دادند. استدلال ایشان این است که انقلاب ایران واقعه‌ای عام‌گرا و متکثر بود. به نظر او در انقلاب گرایش‌های متعددی اعم از چپ و راست حضور داشتند و لذا آن افق همچنان می‌تواند راهگشا باشد. ایشان معتقد است بیش از انقلاب این جنگ بود که باید مسئول اسلامی کردن دانسته شود. به تعبیر دیگر انقلاب اسلامی نبود، بلکه اسلامی شد.

اما واقعیت این است که انقلاب ایران از ابتدا تا انتها یک واقعه نبود. ابتدای آن با انتهای آن تفاوت زیادی دارد. برای مثال اوایل بحث حجاب مطرح نبود، ولی بعدتر مطرح شد و به تدریج انقلابی‌بودن برای زنان مصادف شد با محجبه‌بودن. در نتیجه

می‌توان از ایشان پرسید: باید به افق کدام انقلاب بازگشت؟ انقلاب اسلامی یا انقلاب مردمی؟ انقلاب مهر و آبان ۵۷ یا انقلاب بهمن و اسفند ۵۷؟ میان اینها فاصله‌ی زیادی وجود دارد. انقلاب واقعه‌ای بود که بلافاصله با حجاب اجباری، الغای قانون خانواده و محروم کردن زنان از حقوقی که سال‌ها برایش جنگیده بودند، پیوند خورد. زنان از روایت بدیل کاشی غایب‌اند و این به اعتقاد من تصادفی نیست. چون در افق اخلاقی‌ای که ایشان از انقلاب ۵۷ پیش خود تصور می‌کنند، زن و بدن او در بهترین حالت چیزی اضافی و در بدترین حالت مانعی در برابر استعلا‌ی یک جان زیبای مردانه و موجب از‌خلوص‌افتادگی او می‌شود.

دومین مسأله این است که انقلابی که ایشان ترسیم می‌کند، واقعه‌ای بسیار انتزاعی است. هیچ سخنی از تن و تنانگی در روایت ایشان در بین نیست. البته این رویکرد منحصر به او نیست. خوارداشت تن - به تعبیر نیچه - یکی از ویژگی‌های انقلاب ۱۳۵۷ ایران است و تقریباً همه‌ی گروه‌ها در آن شریکند. از آن جایی که به طور تاریخی بدن و تن زن با شهوت و برهنگی پیوند خورده، این خوارداشت تن به خوارداشت زن پیوند می‌خورد. بی‌جهت نیست که بخش زیادی از زنان انقلابی داوطلبانه حجاب را پذیرفتند. البته غرض آنها همراهی با انقلابیون بود. اما واقعیت این است که در اینجا عنصری از شرم از تن زنانه هم در میان است. انگار زنان برای سوژه‌ی سیاسی شدن باید تن خویش و زنانگی‌شان را انکار می‌کردند. البته همانطور که عکس‌ها نشان می‌دهند بودند زنانی که چنین نکردند و طبعاً حذف شدند. از آن طرف زنانی را هم می‌بینیم که چادر پوشیدند و اسلحه به دست گرفتند. در اینجا با چیزی حتی بیش از خواست غلبه بر تن زنانه مواجه‌ایم. به نظر من در اینجا شاید بتوان نوعی حسرت دَکَر را مشاهده کرد که به صورت اسلحه یا این روزها باتوم و انواع دیگر ادوات خشونت مذکر نمودار می‌شود. همه‌ی اینها در انقلاب ایران در کنار هم حضور دارند. این حسرت با در نظر گرفتن جایگاه فرودست زن به‌ویژه زنان خانواده‌های فرودست مذهبی، هرچند سخت مسأله‌دار، اما قابل فهم است.

اما غلبه‌ی خوارداشت تن نزد انقلابیون به انقلاب ایران یکی از دلایل فروبستگی افق انقلاب بود. تن و میل در زمره‌ی مُحَرِّمات بودند و هر قدر تن و زن بیشتر خوار می‌شدند، درجه‌ی انقلابی‌بودن بالاتر می‌رفت. در نتیجه پرسشی که پیش می‌آید این

است که: مگر ما خودآزاری داریم که به آن افق برگردیم؟! اصلاً چرا باید برگردیم؟ این بازگشت چه لزومی دارد؟ چرا از آن افق عبور نکنیم؟ چرا سعی نکنیم افق جدیدی ترسیم کنیم که دموکراتیک تر و متکثرتر باشد؟ اگر غرض نجات افق انقلاب ایران است، به اعتقاد من به این ترتیب نجات پیدا نمی‌کند. اگر نجاتی هم متصور باشد، با نقد آن افق ممکن است. به نظر می‌رسد بازگشت به افق انقلاب چیزی از جنس نوستالژی برای یک باهمستان بود که به دلیل شکاف‌های درونزاد نتوانست دوام بیاورد و از هم پاشید. روایت دوم از آن سید جواد طباطبایی است. ایشان در جریان جنبش «زن، زندگی، آزادی» سلسله‌مطالبی نوشت با عنوان «انقلاب ملی در انقلاب اسلامی». استدلال طباطبایی این است که این حرکت - که ایشان آن را به نامش یعنی زن، زندگی، آزادی نمی‌خواند - یک انقلاب ملی در انقلاب اسلامی است. البته ایشان در این مطالب سخت مراقب بودند که نامی از ژینا/مهسا یعنی دختر کردی که جنبش به نام او شکل گرفت، نبرند، چون در این صورت کل ساخت روایی ایشان به هم می‌ریخت. دلیل آن این است که در تعبیر طباطبایی از ملت نمی‌توان از کرد و ترک و بلوچ و عرب و ... سخن گفت. پرسشی که این روایت پیش می‌آورد این است که اگر این انقلاب ملی است، چرا مردمان واقعی از آن غایب‌اند و حتی نامی هم از ایشان در بین نیست؟

طباطبایی در یکی از همان مطالب می‌نویسد، در انقلاب ایران، زنان و جوانان در انقلاب ایران «دست‌افزارهای سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی» و «ابژه» و «ماده‌ی خام» سیاست بودند، اما «در این انقلاب به عامل و فاعل یعنی سوژه» ارتقا یافته‌اند. من با بخش دوم این جمله مشکلی ندارم. اما بخش اول سخت مسأله‌دار است. در حقیقت این گفته، روایت رسمی‌ای را که از حضور زنان در انقلاب ترسیم می‌شود، می‌پذیرد. فقط قضاوت معکوسی در مورد آن دارد. در روایت رسمی هم دست‌افزار شدن زنان پذیرفته اما ستوده است. طباطبایی هم آن را درست و معتبر می‌داند ولی می‌نکوهد.

رخداد-عکس

اما عکس‌ها چه می‌گویند؟ از انقلاب ایران عکس‌های زیادی به‌جا مانده که در آنها زنان نه تنها آلت دست نیستند، بلکه در آنها طغیان بدن‌ها و شورشگری در برابر تاریخی

را می‌بینیم که با تحقیر زن و خوارداشت تن زنانه همراه است. برای مثال عکسی از مریم زندی که در آن زنی مشتش را گره کرده و فریاد می‌زند. یا عکس دیگری که در آن زنی در حال محاجه با یک روحانی است. ما از آنچه بین آن دو گذشته بی‌خبریم. اما شاید مسأله بر سر این بوده که اصلاً چرا آن زن در آنجا حضور دارد. شاید هم موضوع بر سر حجاب است. این عکس هم در نوع خودش تاریخی است. البته عکس‌های دیگر هم هستند. در یکی از عکس‌های عباس عطار که به نظر من بسیار جالب است، دختری چادری را می‌بینیم که روبروی دیواری ایستاده است و به افقی دوردست خیره شده است. بر روی دیوار پاهای مردان را می‌بینیم که به صورت فشرده ایستاده‌اند و دارند به صحنه‌ای که نمی‌بینیم می‌نگرند. نمی‌دانیم پشت دیوار چه خبر است. اما هر چه هست، دختر به آن راهی ندارد. نگاه او انگار در جستجوی راهی برای عبور از دیوار است. این تصویر نیز بسیار گویا است. در اینجا نیز شاهد آن هستیم که چطور زنانگی با دیواری عبورناپذیر مواجه می‌شود. این عکس تجربه‌ی زنان در انقلاب را در یک فریم خلاصه کرده است.

این گفته که قصه‌ی زنان را باید از دل عکس‌ها بیرون آورد، فقط به انقلاب ایران مربوط نیست. امروز نیز چنین است. عکس ویدا موحد را می‌شود مثال آورد که با ایستادن بر سکوی برق در خیابان انقلاب تاریخ ایران بعد از انقلاب را به دو بخش قبل و بعد از خود تقسیم کرد. نگاه‌های هاج و واج رهگذران در عکس‌ها و فیلم‌های کوتاه به‌جا مانده از آن دیدنی است و حاکی از آن که آن اقدام در واقع خود اثری هنری بود که بر رخداد هنری عکس پیشی گرفت. البته عکس‌هایی که از این رویداد به‌جا مانده یا ما دیده‌ایم، عکس‌های حرفه‌ای نیستند، اما حتی اگر بودند، در برابر خود آن رخداد کم‌رنگ جلوه می‌کردند. ویدا زنی است ایستاده در برابر یک تاریخ. عکس ویدا نیز تاریخ فشرده‌ی سرکوب بدن زن و رهایی از آن را در یک لحظه‌ی به‌یادماندنی ثبت کرده است. عکس‌های تاریخی این دوره کم نیستند: عکس تجمع زنان در مقابل دانشگاه تهران در خرداد ۱۳۸۴، عکس‌های دختران خیابان انقلاب، عکس ژینا امینی بر روی تخت بیمارستان، عکس‌های دختران در تظاهرات زن زندگی آزادی، عکس‌های سپیده رشنو و ... اما این‌ها صرفاً عکس نیستند و صرفاً یک واقعه‌ی تک و جدا افتاده را به تصویر نمی‌کشند. اینها را رخداد-عکس باید نامید. هر یک از آنها تاریخی دراز و دوردست از

سرکوب بدن و زن را در خود جای داده‌اند. با کنارهم‌قراردادن این عکس‌ها می‌توانیم قصه‌ی دیگری بگوییم. این عکس‌ها به وقایع جان دوباره می‌بخشند و باعث می‌شوند گذشته به نحو دیگری ظاهر شود. این عکس‌ها روایت رسمی و روایت‌های ظاهراً غیررسمی اما واقعاً رسمی را به چالش می‌کشند.

بگذارید به یک عکس دیگر هم اشاره کنم، پوستری که در تظاهرات زنان در انقلاب مصر بالا رفت. وقتی گزارش‌هایی منتشر شد در این مورد که زنان در میدان تحریر آماج آزار جنسی واقع شدند و در بازداشتگاه آماج تجاوزهایی قرار گرفتند که برای ما آشناست، بعضی از زنان پوستری را بالا بردند که بر روی آن نوشته شده بود: «انقلاب با عبور از روی بدن زنان (اجساد النساء) ممکن نیست. انقلاب با بدن زنان ممکن است.» این پوستر از این حیث جالب است که انگار سرنوشت ما را بازگو می‌کند. دارد آنچه را که اتفاق افتاده یا در حال اتفاق افتادن هست پیش چشم ما می‌گذارد: مرا به یاد شب‌نم سهرابی انداخت که در اعتراضات جنبش سبز در سال ۸۸ که در میدان ۷ تیر ماشین نیروی انتظامی از روی بدنش رد شد. همزمان به یاد این شعار زنان در تظاهرات بر ضد حجاب در اسفند ۵۷ افتادم که: «ما انقلاب نکردیم که به عقب برگردیم.» این پوستر هم آن اراده و هم مقاومت زنان در برابر آن اراده را به نمایش می‌گذارد. ما امروز از سرنوشت انقلاب مصر و انقلاب ۵۷ آگاهی داریم. در حقیقت انقلاب در هر دو مورد با رد شدن از روی بدن زنان پیوند داشت. این پوستر به‌روشنی به ما می‌گوید که انقلاب قصد دارد از روی بدن و جسد زنان عبور کند.

قصه‌ای دیگر

نیچه در *دانش شاد* جمله‌ای دارد که به نظرم جا دارد بازگو شود. می‌گوید: «در معنای کلی‌تر، فلسفه چیزی جز تفسیر بدن‌ها و سوء تفاهم درباره‌ی آنها نیست.» اگر بخواهم در پاسخ به این جمله انقلاب را تعبیر کنم، می‌شود گفت: «انقلاب، در معنای کلی‌تر، چیزی جز طغیان در برابر این تفسیر بدن و سوء تفاهم درباره‌ی بدن زن نبوده است.» اما این روایت بدن‌مند در فریم فریم عکس‌ها به‌جا مانده است. به همین دلیل من فکر می‌کنم تاریخ زنان با تاریخ عکس به‌عنوان رخداد هنری پیوند می‌خورد. در

عکس‌ها تمامیتی را می‌بینیم که از روایات غالب حذف شده است. انقلاب تنها آرمان‌ها نیست. انقلاب طغیان تن‌ها بر علیه تمامیت تاریخ سرکوب و اسارت تن تاریخی است که بر تفسیر و سوء تفاهم در مورد بدن زنانه و مردانه استوار است.

به نظر می‌رسد بازگویی قصه‌ی زنان به بازگویی روایات خطی از نوعی که می‌شناسیم شبیه نیست. در اینجا ما از امروز به گذشته پرتاب می‌شویم. به طور مشخص‌تر در پرتو زن، زندگی، آزادی است که تخیل‌مان امکان می‌یابد تا حافظه‌ی جمعی و آن امر مقوله‌ای را که امر می‌کند «تو باید انقلاب ایران را به عنوان یک دروغ بزرگ به یاد بیاوری» به چالش بگیریم. در این حافظه‌ی جمعی انقلاب، حتی دیگر انقلاب هم نیست، بلکه با عناوینی تحقیرآمیز و مفلوکی همچون شورش ۵۷، فتنه‌ی ۵۷ و جز آنها خوانده می‌شود. طنز قضیه اینجاست که در این نامیدن معکوس، «فتنه» دقیقاً همین واژه‌ای است که حکومت برای توصیف جنبش سبز به کار برد تا بتواند به‌سادگی از روی بدن قربانیان رد شود و آنها را له کند. اکنون خود واقعه‌ی بنیانگذار- به همراه فرعیات آن- همگی فتنه خوانده می‌شود.

حاصل روایت خطی جز همین فلاکت نیست. در این روایت بسته به منافع و الهیات قدرت راوی، گذشته اتفاق افتاده و تمام شده است. اما در پرتو رخداد جدید، گذشته تمام نشده است. گذشته هنوز منتظر است اتفاق بیفتد. گذشته در امروز از نو اتفاق می‌افتد، از نو جان می‌گیرد. در پرتو زن، زندگی، آزادی شورش زنان علیه حجاب اجباری معنایی دیگر به خود می‌گیرد و از حادثه‌ای تک که برچسب ضدانقلاب به آن خورد و از تاریخ رسمی به بیرون پرت شد، از نو جان می‌گیرد. دختران خیابان انقلاب به کمک دختران انقلاب می‌آیند. این دو رخداد با وجود یک فاصله‌ی چهل ساله، به یک سنت تعلق دارند: سنت فرودستان. هر دو طغیان زنان علیه تن تاریخی‌شان- تنی که به آنها تحمیل شده- و سوء تفاهم‌های آن‌روزی و امروزی در مورد آن‌اند. این دو به همراه دیگر عکس‌ها یک قصه- یک روایت بدیل- را می‌سازند.

تخیلی که به واسطه‌ی دختران خیابان انقلاب آزاد می‌شود، ما را دعوت می‌کند به این‌که برگردیم و عکس‌های دوران انقلاب را با لنز دیگری ببینیم. انگار ما همزمان هم به عکاس آن لحظه‌ها تبدیل می‌شویم و هم به تن‌هایی که آن لحظه‌ها را خلق کرده‌اند. سوژه و عکاس یکی می‌شوند. بر اساس روایات رسمی نباید به عقب بنگریم چون سنگ

می‌شویم. اما ما حال با بازگشت به عقب نه تنها سنگ نخواهیم شد، بلکه جان تازه‌ای می‌گیریم. زیرا قادر خواهیم بود بفهمیم که چه اتفاقی افتاده است. جنبشی به نام زن آغاز شد، بلافاصله به وعده‌ی یک نظم مذکر دیگر پیوند خورد که شعارش مرد، میهن، آبادی بود. این سرنوشتی است که در اثر وفاداری به روایت خطی حاصل می‌شود. می‌شود تصور کرد که نظیر این اتفاق در ۵۷ هم افتاده باشد: طغیان زنان بر ضد تن تاریخی‌شان بلافاصله به حجاب اجباری و ازدست‌دادن همان حقوقی منجر شد که برایش دهه‌ها- اگر نگوئیم قرن‌ها- جنگیده بودند. اما این برگشت برای جابخوش کردن و ماندن در آن افق نیست. زیرا آنجا منطقه‌ی سانحه‌خیز است. این برگشت برای شناسایی و فهمیدن آن لحظات، آن آدم‌ها، آن تن‌های شورشی و آرزوهای نهفته در آنها است. در حقیقت ما افقی نداریم که به آن بازگردیم. افقی هم اگر باشد به آینده تعلق دارد و قطعا نه در گذشته.

ویژگی دیگر این قصه‌ی بدیل این است که ما در اینجا نه با **تاریخ** با حروف درشت بلکه با قصه‌های کوتاه و تواریخ پراکنده سروکار داریم که همچون درخشش‌هایی زودگذر از دل تاریکی به چشم ما می‌رسند. درست همچون عکس‌های قدیمی که در گوشه‌ی انباری که منتظرند ما به سراغ‌شان برویم و غبار از روی آنها برگیریم تا چهره‌ها هویدا شوند. این یادگاری‌ها در زیر آوار بار سنگین تواریخ سرکوب له شده‌اند. اما منتظر ما نشسته‌اند تا بیرون آورده شوند. باید به سراغ‌شان برویم. به تک‌تک چهره‌ها بنگریم. نگاه‌ها را دنبال کنیم. نگاه‌هایی که به دوردست خیره شده‌اند. مشت‌هایی که بالا نرفته پایین آورده شده‌اند. عکس‌ها درخشش‌هایی در برابر هجوم سکوت و تاریکی‌اند. اما این درخشش‌ها موقتی‌اند. به نظر می‌رسد تاریخ زنان با این زمانمندی پیوند ناگسستنی دارد.

به نظر من این دو ویژگی در یک لحظه خاص در عکس ماندگار و ثبت شده است. بالین حال همین ویژگی‌ها به ما این قابلیت را می‌دهند که در جستجوی چهره‌های دیگر، درخشش‌های دیگر به عقب‌تر بنگریم. به کشف حجاب، به مشروطه، حتی عقب‌تر. تاریخ رسمی به ما می‌گوید کشف حجاب بنا داشت زنان را از اسارت چادر و چاقچور بیرون بیاورد. اما عکس‌ها قصه‌ی دیگری می‌گویند. آنها تن فشرده و معذب زنان را در

برابر دوربین ثبت کرده‌اند. آن تن‌های به‌اصطلاح آزاد شده در حقیقت چیزی جز ابژه‌ی عکاسی حکومتی نبوده‌اند. به جلوی دوربین آورده شده‌اند تا از جلوی قائد اعظم رژه برونند و نام او به عنوان آزادکننده‌ی زنان در تاریخ بماند و نام زنان حذف شود. اما تن‌های زنانه که گفته می‌شود آزاد شده‌اند، در حقیقت به اسارت جدیدی درآمده‌اند که به یمن دوربین عکاسی برای ما به یادگار مانده است. عکس‌ها نشان می‌دهند که سوژه‌ی آزادی در حقیقت سوژه‌ی اسارت است.

در انقلاب مشروطه هم چنین شد. زنان با وجود مشارکت مؤثرشان در انقلاب مشروطه و جنبش‌های منتهی به آن از جمله جنبش تنباکو بلافاصله پس از انقلاب در زمره‌ی سفها قرار گرفتند و حتی حق رأی هم به آنها تعلق نگرفت. به قول افسانه نجم‌آبادی واقعه‌ی انقلاب مشروطه با حکایت دختران قوچان نسبت دارد، اما در تواریخ رسمی نامی از دختران قوچان در بین نیست. درست همان اتفاقی که در انقلاب ایران افتاد. در هر دو واقعه، خواست‌رهایی به یک نظم مذكر جدید پیوند خورد. می‌شود عقب‌تر هم رفت: در پرتو امروز می‌توانیم خود را با طاهره قره‌العین متصل بدانیم. تصادفی نبود که در جریان زن، زندگی، آزادی خاطره‌ی طاهره بارها و بارها زنده شد و نامش از نو بر زبان‌ها افتاد. انگار روح او به کالبد ژینا، نیکا و سارینا حلول کرده و فریاد در گلو خفه‌شده‌اش از گلوئی آنها بیرون آمد.

از هم‌اکنون مورخان حکومتی جنبش «زن، زندگی، آزادی» را کار مشتکی فریب‌خورده‌ی غرب می‌دانند. اما شاید عکس‌های امروز کمک کند آیندگان طور دیگری - آنطور که می‌خواهیم و می‌خواستیم - ما را ببینند و در موردمان قضاوت کنند.







تظاهرات هشت مارس ۱۳۵۷